دیباچهٔ بیاض شاهزاده امامقلی میرزای قاجار

(بر اساس نسخه کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، شماره ۱۶۳۱۵)

یوسف بیگ باباپور
مسعود غلامیّه

مقدمه:

امامقلی میرزا فرزند ملک قاسم میرزا، نوهٔ فتحعلی شاه قاجار و ارباب شیشوان، از توابع مراغه بود. او شخصی تحصیل کرده و شاهزاده‌ای فاضل به شمار می‌آمد. پدرش ملک قاسم میرزا یک زوج فرانسوی را برای تربیت او از خارج آورده بود. از این جهت امامقلی میرزا با زبان فرانسه آشنایی لازم داشت. او مردی پرهیزکار و لایق بود. رفتار و حرکاتش بی‌عیب، خانه‌اش بسیار مرتّب و خوب بود. امامقلی میرزا همچون پدرش، ملک قاسم میرزا، از ذوق و استعداد پدری بهرهٔ وافری داشت و از برکت نسب عالیش حکومت شهرهای آذربایجان به او ارزانی شده بود.

اوژن اوبن، جهانگرد و سیّاح فرانسوی، در مورد دیدارش با امامقلی میرزا می‌نویسد: «... امامقلی میرزا در زمین ملکی‌اش (شیشوان) اقامت می‌کند. درآمد عمدهٔ وی از ممرّ عایدی هفده پارچه روستا که در جلگهٔ میانداب دارد، حاصل می‌گردد... . او انحصار کشتی‌رانی روی دریاچهٔ ارومیه را در اختیار خود دارد و قایق‌ها در میان جزیره‌ها رفت و آمد می‌کنند...»(ایران امروز، ص ۱۸۶-۱۸۷).

امامقلی میرزا فردی با تجربه، رفتارش پسندیده و معاشرتش قابل تحسین بود. در سن جوانی وارد خدمت دولت شد و غالباً به حکومت ولایات آذربایجان منسوب می‌گردید. او برای مدّتی به حکمرانی مراغه انتخاب و به عمادالدوله ملقّب گردید. او دوستدار هنر بود و به نقاشی همچون پدرش عشق می‌ورزید. روح لطیفی داشت و گاه گاهی قطعه شعری می‌گفت. گویا بیاضی منتخب از اشعار شاعران پیشین داشته که به ذوق و

قریحهٔ خود تدوین نموده بود. اثر حاضر به عنوان دیباچهٔ آن بیاض اســت که به رشــتهٔ تحریر درآمده است. این دیباچه مملو از آرایه‌ها و صنایع ادبی زیبایی است که با استفاده از حروف زبان فارسی به مضمون‌آفرینی پرداخته و به عبارتی با این حروف بازی کرده اســت؛ لذا عمده‌ترین صنعت ادبی در آن، صنعت تشــخیص است که با جاندار انگاری آن حروف، به هر یک شخصیتی بخشیده است.

نســخهٔ خطــی این اثر که ما از روی آن اقدام به تصحیح ایــن مختصر زیبا نموده‌ایم، متعلق به کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، و در ضمن مجموعهٔ خطی به شمارهٔ ۱۶۳۱۵ می باشد.

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

دیباچهٔ *بیاض* نوّاب شاهزاده امامقلی میرزا

حبّذا این بیاض دل‌آرا که تذرو رنگین‌پر و بالی اســت از جلد، نگارین شــهپر پرنقش و نگار گشــوده، و طاووس پر خطّ و خالی که وقت گشــودن از صفحات رنگین چتر ملوّن نموده، مجموعهٔ الفت پروری اســت که شیرازهٔ بند اوراق دل‌های پریشان گردیده.

و مخطّط دلبری که بر بیاض گردن حوراوشــان یک‌قلم خط باطل کشــید؛ و اگر وصف تذهیب اوراقش نگارند، ورق طلای آفتاب از خجالت آب شــود؛ و اگر از جوی دلجوی جداولش رقم زنند، چشــمهٔ حیوان از عرق خجلت برآید.

بیاض گردن خوبان در پیش صفای صفحاتش گردن دعوا نتواند افراخت و ســینهٔ لطیف حوران بهشــت به صدارت اوراق لطافت‌سرشــتش نتواند پرداخت. ســفیدی عنوانش با سفیدی صبح بهار از یک پستان شیر خورده و از غیرت الفاظ رنگینش خون در عروق لعل بدخشان افسرده.

مدادش از سرمهٔ دیدهٔ حورالعین مرکّب و نقاطش چون نقطهٔ موهوم دهان خوبان از صفا لبالب.

هر **الفش** سرو نازی است در آغوش جان دراز کشیده، یا محبوب رعنایی که از روی امتیاز در سر آفتاب جا گزیده.

هــر حــرف **بایــش** پری‌رویی که در حجلهٔ ناز بر بالش پــر تکیه نموده؛ و **تایــش** دلربایی که تای خود در صفحهٔ عالم ندیده. شــکل **ثایش** مثلّثی اســت که کلک سحر طراز برای رام کردن پری‌وشان تن‌ناز پُر ساخته.

و نقش **جیمش** طلســمی که خامهٔ معجزنگار برای تســخیر قلوب جادونگاهان پرداخته. حرف **حایش** ســرمایهٔ حیات، بل قبلهٔ حیّ را لیلی شیرین‌حرکات، از **خای** خیالش طوطیان *شکرخا* شیرین‌کام و بی‌توسط او خوبی سخن و سخن خوبی ناتمام.

اگر از حســرت **دال** دلنشــینش دلبران الف به دل کشند، روا اســت؛ و اگر در هوای **ذال** مهرتابش ذرّات کاینات آتش‌پرســت گردند، سزاســت. **رای** دل‌آرایش چمن روح و روان ارباب رای رونما، و **زای** غم‌گزایش چون زلف زیبای نازنینان مسرّت‌زا.

دندانهٔ **سینش** درِ فردوس سخن را کلید و از **شین** شیرین شمایلش شور و شین در دل شکّرلبان پدیدار. رشــک صفای **صادش** حســرت چشم غزالان یکی در صد، و از اضای لفظ **ضادش** اسباب ضیا برای بیضا ممحّد.

طای سطورش طاووس مستی که به طیّ خیابان چمن از روی طنز بال طیران گشوده، و **ظای** فرخنده ظهورش محبوبی که به حسن ظاهر خلوت نظر را منظر اقامت نموده. با دیدهٔ سرمه‌سای **عینش** اگر چشم آهوان هم‌چشــمی نماید، عین خطا اســت، و چون از ظلمات ســیاهی نظر روان گشــته، اگر عین‌الحیوانش خوانند، رواغین غالیه‌فامش شــوخ غنچه‌دهانی که خال پشت چشم از غمز به غم‌زدگان نموده، یا شاهد هر جایی که از روی غلط‌کاری در دامن باغ با غیر هم‌آغوش گشــته، از غیرت **فای** باصفایش نافهٔ آهوی ختن

بر خویش پیچیده؛ و از فیض هم‌نامی **قافش** کوه قاف مشهور آفاق گردیده.

در وصف کافش همین کافی که دلبر سرکشی است، خنجر بر کف و کاکلی مشکین به دوش افکنده؛ و در تعریف **لامش** همین بس که با گلبن کاف پیوند یافته، ساحت صفحه را چون دامن گلچین پرگل ساخته. هر **میمش** از روی مهر با دهان ماهرویان عقد همزبانی بسته و از رشک دایرهٔ **نونش** هاله از ماه نو ناخن حسرت به دل شکسته.

واو دلکشش در اوراق گلگون ژاله‌ای است که بر ورق ژاله نشسته و یا مخمور مستی که در گلشن بازار بی‌خودی در پای سرو افتاده و به وصل محبوب پیوسته. نی غلط گفتم، واله شیدایی است که سر به گریبان خود کشیده، یا شوخ خوش‌ادایی که در دل حور مانند روح آرمیده. صفحه‌اش از **های** دو چشم عاشق نظربازی است که از غم معشوق های‌های گریه نموده، یا دلبر بلقیس نژادی که به شوخ چشم‌ها تاج از سر هدهد سلیمان ربوده. لام الفش اصداف صفحه را لؤلؤی لالا است، یا خلوت سرای خوبی را عروس بلند بالا.

یای عنبرسایش زادهٔ یم است، یا در بحر نظم به نثر لئالی توأم، هر بیتش چون دل ارباب وفا از معنی حقیقت مالامال، و هر غزلش در دشت بیاض صفحهٔ خیل غزالی پر خط و خال. پیش مطالع دل‌فروزش طلیعهٔ مهر انور بی‌فروغ، و با وصف صفای حسن مطلعش صباحت صبح صادق در رفع هر مصرع برجسته‌اش از اشارات لطیفهٔ شوخ نظربازی است که گوشهٔ ابروی ناز به عاشق بی‌دل نموده، و هر شعر نازکش از حسن روی دلبر موی‌میانی که شیوهٔ دلداری را به دقت ادا فرموده. در وصفش همین بس که حضرت والا منزلت، شاه‌بیت سفینهٔ آفرینش، منتخب مجموعهٔ دانش و بینش، شیرازهٔ بند اوراق اهلیّت و قدردانی، دیباچهٔ طراز کتاب دولت و جهان‌بانی، شاهزادهٔ آزاده‌دل بنده پروری به سرپنجهٔ بدایع‌نگار به تزیین آن پرداخته‌اند و در مدحش همین کافی که چنین عالی‌جنابی نظر التفات به اتمام آن انداخته.

امید که چندان که قصاید دهور و غزلیات شهور و مثنوی لیل و نهار و بحر طویل زمان و رباعیات فصول ثبت سفینهٔ بقا باشد. ذات کامل‌الصّفات این بیت انتخاب دیوان ایجاد نقش مجموعهٔ خلود دوام باد، بالنون والصاد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

صفحات نسخه:

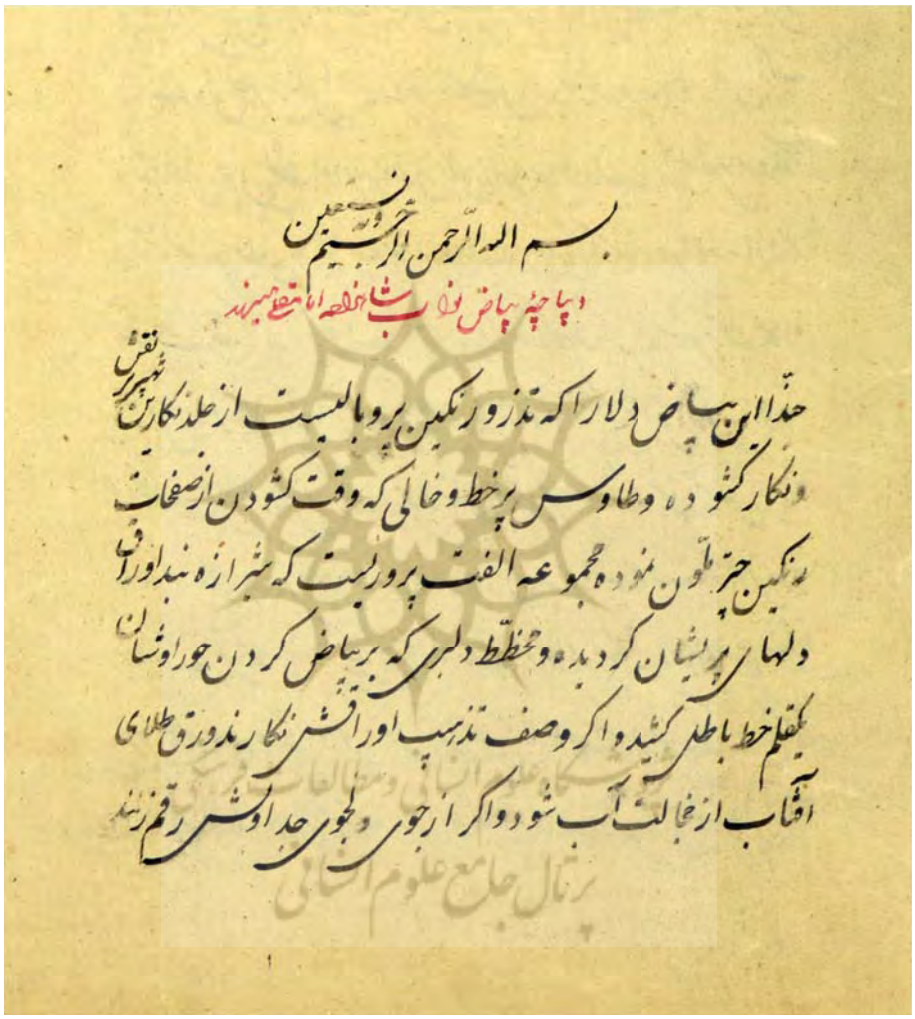

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

دیباچه بیاض نواب شاهزاده امامقلی میرزا
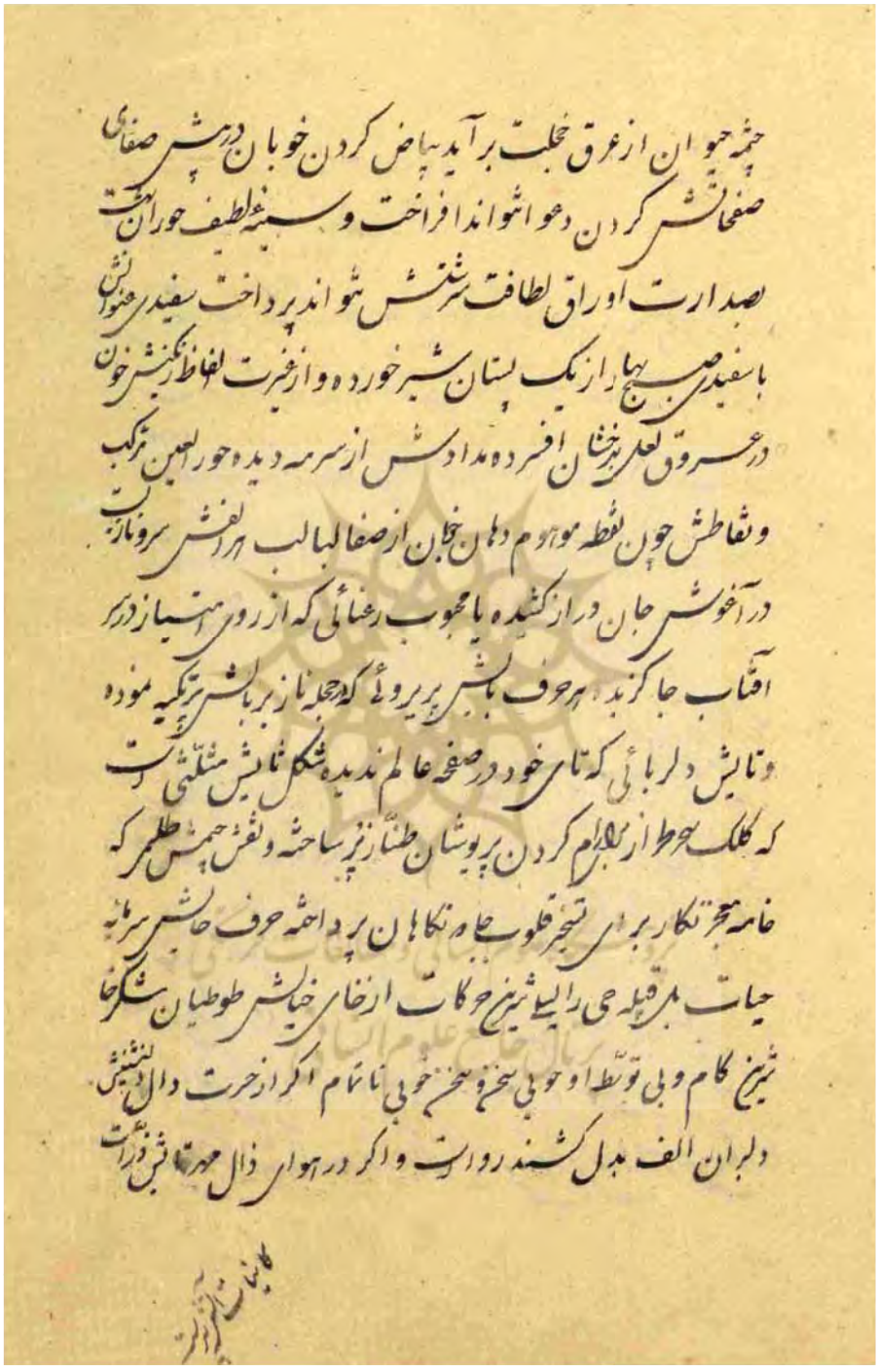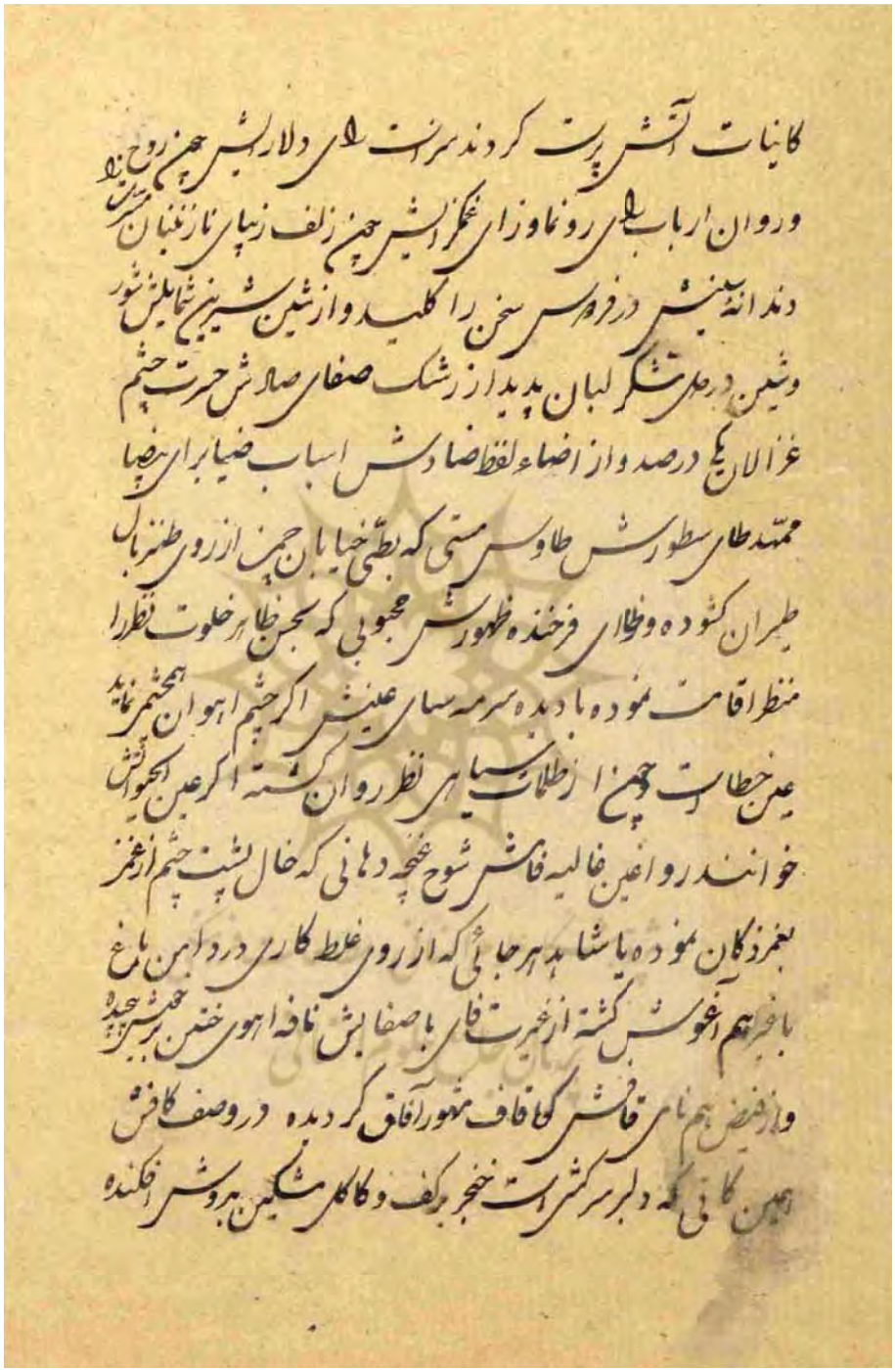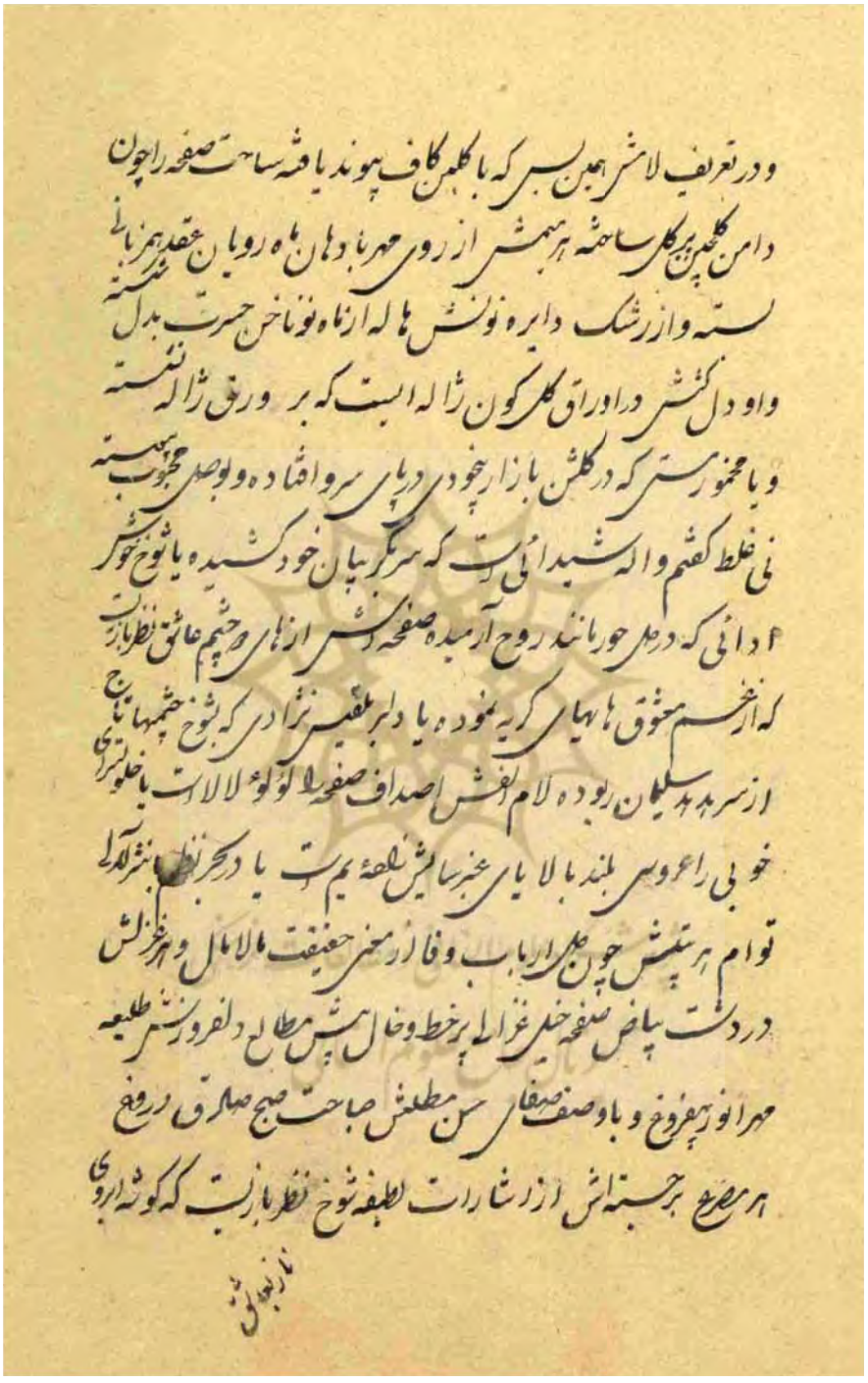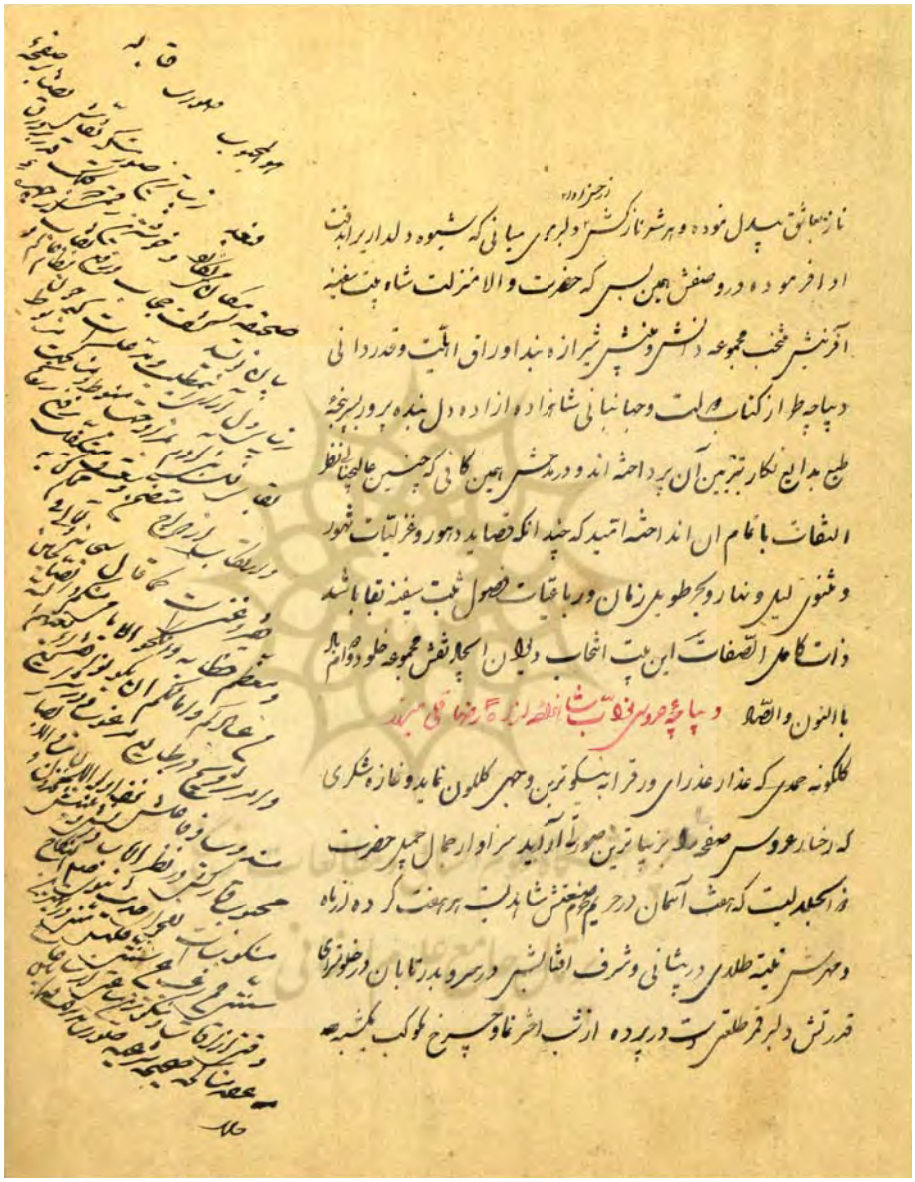
حبذا این بیاض دلارا که تذرو رنگین پر و بالیست از جلد نگارین شهپر نقش
و نگار گشوده و طاوس پرخط و خالی که وقت گشودن از صفحات
رنگین چتر ملون نموده مجموعه الفت پروریست که شیرازه بند اوراق
دلهای پریشان گردیده و مخطط دلبری که بر بیاض گردن حوراوشان
یکقلم خط باطل کشیده و اگر وصف تذهیب اوراقش نگارند ورق طلای
آفتاب از خجالت آب شود و اگر از جوی دلجوی جداولش رقم زنند